

New Approaches to
Quran and Hadith Studies



Vol. 50, No. 2, Issue 101
Autumn & Winter 2018 - 2019
DOI: 10.22067/naqhs.v50i2.59007

رہیافت‌هایی در
علوم قرآن و حدیث

سال پنجاهم، شماره ۲، شماره پیاپی ۱۰۱
پاییز و زمستان ۱۳۹۷، ص ۱۹۷-۱۷۷

رہیافت صوفیانه حرالی اندلسی در نظریه فهم قرآن *

دکتر روح الله محمدعلی نژاد عمران
استادیار دانشگاه علامه طباطبائی
Email: alinejad@atu.ac.ir

چکیده

قرآن، مهم‌ترین منبع برای شناخت احکام و معارف اسلامی است؛ اما درباره چگونگی فهم این متن میان صاحب‌نظران اختلاف نظر وجود دارد. چنانکه عرفا با دیدگاهی متفاوت از سایرین، در صدد فهم آن برآمده‌اند. حرالی اندلسی، رهیافت و نظریه‌اش را در تبیین آیات قرآن نه «تفسیر» و نه «تأویل»، بلکه با عنوان نظریه «فهم»، مطرح می‌کند که مبتنی بر ارتباط وثیق بین آیات قرآن و اسماء الهی است. وی برای فهم قرآن، قواعدی در نوع خود ویژه وضع کرد و بر این باور است که تفسیر و تأویل هر دو مانع فهم صحیح قرآن هستند. حرالی قوانین تفسیر را در مقابل فهم، به مثابه مرتبه اعیان در برابر اخبار می‌داند. از نگاه حرالی، مراتب نفسانی و معرفتی انسان‌ها منطبق بر اسماء الهی بوده و بر همین اساس درجات فهم انسان‌ها از قرآن نیز به فراخور شأن و مرتبه ایمانی و به تعبیر او سن قلبی ایشان متفاوت خواهد بود. به گونه‌ای که باب فهم قرآن تنها در ازاء صیوروت به اسماء الهی به روی بندگان باز می‌شود. در شیوه فهم حرالی، خطابات قرآن بر اساس اسماء و صفات الهی مرتب گردیده و معانی آیات با توجه به اسماء الله تبیین می‌شوند. مقاله پیش رو می‌کوشد این رهیافت را که می‌تواند در ساز و کار و روش فهم مفسرین مؤثر واقع شود، تحلیل نموده و مورد بررسی قرار دهد که هم به لحاظ نظریه پردازی و هم از لحاظ کاربردی، از اهمیت بالایی برخوردار است.

کلیدواژه‌ها: حرالی، فهم قرآن، اسماء الهی، تفسیر، تأویل.

* تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۶/۳۱؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۶/۰۲/۳۰.

مقدمه

مسأله «فہم قرآن» و شیوہ‌های مختلف مربوط بہ آن اگرچہ در قالب روش‌ها و رویکردهای تفسیری از دیرباز مورد توجہ بوده است. اما پرداختن بہ رہیافت‌های نو در بیان نہفتہ‌ها و لایہ‌های پنهان معانی آیات، بہ منظور ارائه الگوی تازہ‌ای در فہم قرآن امری ضروری است. گرچہ می‌توان نکات مشترک فراوانی میان روش‌های مختلف تفسیری یافت لکن مبانی، اصول و قواعد ایشان بر اساس تعاریف مفسرین از مسأله فہم، متفاوت است. در روش شناسی فہم صوفیانہ، میان ہدف ارائه شدہ از سوی مفسر و کاربرد قواعد و اصول تفسیری ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد (ر.ک: آتش، ۱۱-۱۸).

حرفالی را می‌توان از مبدعان ضوابط و قواعد معرفتی در نوع خود بدیع برای فہم صوفیانہ قرآن دانست، کہ مبتنی بر ذوق و درک باطنی و نوعی کشف و شہود عرفانی از راہ تصفیہ باطن و بہ مدد ریاضت‌ها و سیر و سلوک در آفاق و انفس، بہ کسب چنان معرفتی ناآمل آمدہ است. لذا توجہ بہ شیوہ حرفالی و تبیین ضوابط و قواعد مورد نظر وی بہ‌ویژہ در مواجہہ با چیستی ہدف ترسیم شدہ در خصوص مدعای «نظریہ فہم قرآنی» بہ معنای علمی آن، حائز اهمیت فراوان است. حرفالی، بین آیات قرآن و اسماء الہی، ارتباط وثیقی می‌داند. وی خطاب‌های قرآنی را براساس اسماء و صفات الہی مرتب نمودہ و آیات را با توجہ بہ اسماء حسنا الہی تبیین می‌کند. از دیدگاہ حرفالی، احوال و مراتب نفسانی، معرفتی و تفسیری انسان‌ها منطبق بر اسماء الہی بودہ و بر ہمین اساس درجات فہم انسان‌ها از قرآن، بہ فراخور شأن و مرتبہ ایمانی یا بہ تعبیر او سن القلوب ایشان است. حرفالی سال‌ها در قرآن تأمل داشتہ و دریافتہ است کہ قرآن در بردارندہ دلالت کلام بر گویندہ آن یعنی خدای تعالی و نیز در بردارندہ دلالت کلام بر ذات کلام و همچنین در بردارندہ دلالت کلام بر شنوندہ کلام است. حرفالی می‌گوید: «همانطور کہ سخنان خداوند بر سخنان مردم برتر است، بیان و نہفتہ‌های قرآن نیز بر ہمہ این قوانین علمی برتر است» (حرفالی، ۲۴). بر خلاف گمان مفسران و اہل تأویل کہ برای قرآن قائل بہ زبانی با قواعد و ساختار زبان بشر ہستند. حرفالی بر این باور است کہ زبان قرآن بسیار والاتر از آن است کہ دقایق معنایی آن تنها با اصول و قوانین علمی بیان گردد. زبان قرآن در نگاہ حرفالی نوعی فرازبان است کہ با ضوابط زبان و ادبیات بشری انطباق ندارد. اینطور کہ پیداست حرفالی در صدد تبیین آیات قرآن نبودہ است. بلکہ وی برای دانستن معانی آیات قواعد و قوانینی وضع کرد کہ روشی در نوع خود ویژه برای فہم قرآن بہ شمار می‌روند. این قوانین، مسائلی ہستند کہ وی پس از مجاہدہ فراوان و زہدی درونی، بہ آن دست یافتہ است. فہمی کہ خداوند با پاکی نفس و زلالی دل، گام بہ گام در پلہ‌های ایمان بہ آدمی ارزانی می‌دارد (مراکشی، ۹/۱۰۴).

این فہمی کہ حرفالی بیان نہفتہ‌ها و لایہ‌های معانی نہان قرآن را وظیفہ آن دانستہ، چیست؟ ارتباط آن

با تفسیر و تأویل چگونه تعریف می‌شود؟ آیا همانطور که می‌گویند، این فهم عبارت از احتمالاتی است که زبان عربی حتی توان بازگو نمودن بخشی از آن را ندارد؟ و اینکه مفسر چگونه به این چنین فهمی دست می‌یابد؟ این پرسش‌ها و پرسش‌های دیگری از همین دست، مواردی است که می‌کوشیم در خلال این مقاله به آن‌ها پاسخ گوئیم.

تعبیر فهم در نگاه حرالی

با توجه به تقدم زمانی غزالی بر حرالی و اشتراک نظر ایندو در مسأله فهم، احتمال می‌رود حرالی تعبیر «فهم» را از امام محمد غزالی (۴۵۰—۵۰۵ ق) اخذ نموده باشد چراکه وی نیز جزو کسانی است که باور داشت فهم و تفسیر دو مقوله جدا از هم هستند (ر.ک: غزالی، ۱/ ۳۴۲). مقوله «فهم» از دیدگاه حرالی، نوعی ادراک و استنباط معانی نهفته در آیات کلام الله مجید است که «زبان» با دلالت‌های معنایی وضعی‌اش قادر به بیان آن نیست. حرالی می‌نویسد: «فهم، به معنی دریافت معانی عمیق و ژرف‌تری است که عبارت‌های گفتاری و نوشتاری با تمام قابلیت‌های زبانی‌شان توان دریافتش را ندارند و آن‌تها از عالم غیب و از جانب پروردگار بر قلب عارف الهام می‌شود» (حرالی، ۲۸).

حرالی، فهم قرآن را غیر از تفسیر و یا تأویل آن می‌داند به گونه‌ای که از نظر او پرداختن به آراء عقلیه و تفسیر الفاظ، مانع از وصول به تأویل آیات، و نیز اشتغال به تأویل، مانع از راه‌یابی به مرتبه فهم واقعی قرآن است (حرالی، ۲۶). حرالی، فهم قرآن را از تأییدات و موهبات الهی و حاصل زهد و تقوی و کاربست معارف قرآنی در تمام شئون و امور می‌داند (همان، ۲۴).

براساس تعریفی که حرالی ارائه می‌دهد محل نزول فهم در قلب (روح العقل) است که با نور عنایت و محبت الهی روشنی یافته است. حرالی در خصوص درجات و مراتب فهم، با ابوسعید خراز (عارف قرن سوم) هم رأی است که می‌گوید: «فهم افراد براساس میزان محبت، صفا و خلوص ذکر و وجوب قربشان از هم متفاوت است» (سراج، ۱۱۵). به باور حرالی، فهم صحیح فهمی است که بر اثر تزکیه، گام به گام در مراتب ایمان حاصل می‌شود. مدارج فهم از دیدگاه حرالی، با حس آغاز شده و به نفس می‌رسد، سپس به مرتبه روح نائل آمده، به امر و آنگاه به سر می‌انجامد. یا به تعبیری دیگر، با ایمان شروع می‌شود و به اسلام و احسان می‌رسد. جایگاهی که بنده دیگر خود را نمی‌بیند و تنها خدا را می‌بیند. در چنین جایگاهی بنده در تلاوتش تنها ندای خدا را می‌شنود و رمز و رازهای کتاب الهی برایش یکی پس از دیگری کشف می‌شود (حرالی، ۲۲۴). حرالی می‌گوید: «راه‌های استنباط معانی از عبارات قرآن سه گونه‌اند: اشارت، توضیح و تفصیل، استدلال یا بیان حکمت» (مقوی، ۱۸۷/۲ - ۱۹۰). وی درباره سوره بقره می‌نویسد: «آیات این

سوره در طی تفصیل‌هایش نظم‌ی ستودنی دارند، به گونه‌ای که معنا را به اهل معرفت اشارت گونه می‌رساند، برای عالمان شرح و بسطش می‌دهد و برای حکما با استدلال و دلیل و از در حکمت در می‌آید» (پیشین). او قوانین تفسیر قرآن را ناظر بر علم نحو و ادب دانسته و فهم قرآن را در گرو کسب ایمان می‌داند و مرتبه آنرا در برابر تفسیر، همچون مرتبه اعیان در برابر اخبار می‌شمارد. حرالی عامل راه یافتن به فهم قرآن را قلب بندگان صالح که خداوند آن را شایسته دریافت و فهم قرآن گردانیده است می‌داند به گونه‌ای که باب فهم قرآن در ازاء صیوررت به اسماء الهی به روی بندگان مفتوح می‌شود (حرالی، ۳۳).

از نگاه حرالی، احوال و مراتب نفسانی و معرفتی و تفسیری انسان‌ها منطبق بر اسماء الهیه بوده و مراتب فهم انسان‌ها از قرآن، به فراخور شأن و مرتبه ایمانی یا به تعبیر او سن القلوب ایشان است. بر این اساس همانطور که کودک را یارای فهم و دریافت مخاطبات عقلاء نیست، به همین نسبت خطاب‌های قرآنی به اولی الأبصار و موقنین به فهم آن‌هایی که هنوز در مرتبت پایین‌تر (ناس) قرار یافته‌اند، نمی‌آید و همین عدم وقوف بر مراتب احوال به هنگام دریافت حقایق قرآنی، از شمار أفعال القلوب است که مانع از تدبر و فهم قرآن می‌شود (بقاعی، ۳۵).

موانع فهم قرآن از نگاه حرالی

حرالی، اصلی‌ترین موانع فهم قرآن را عواملی معنوی می‌داند. وی دل‌بستگی به زینت‌های دنیوی، غرق شدن در لذات نفسانی، مشغول شدن قلب به امور غیرخدایی و آمیختن با هواهای نفسانی و تحمیل آن‌ها به قرآن، را از موانع مهم فهم حقیقی قرآن می‌داند (مرزوق، ۲۱۵). وی بر این باور است که افزون بر موانعی که مفسران در تفاسیر، تأویل‌ها و آراء عقلی برای فهم قرآن برشمرده‌اند، موارد دیگری نیز هست که مانع دریافتن و دانستن قرآن می‌گردند و آدمی تا از این تعلقات و موانع رها نشود هرگز نخواهد توانست قرآن را به درستی و آنطور که بایسته است دریابد (همان). حرالی می‌گوید: «گروهی هستند که خداوند توان تفسیر قرآن را به ایشان داده است و ایشان را به آنچه که در همین دنیاست دلگرم ساخته است و به گروهی نیز توان دریافت تأویل قرآن را داده است. گروهی هم هستند که با اندیشه‌های پیشینشان (پیش فرض‌ها) و مکاتب عقلی که پیروشان هستند به درک قرآن پرداخته‌اند و هرگاه قرآن را بشنوند با داشته‌های ذهنی‌شان آن را تأویل می‌کنند» (حرالی، ۲۸). از نظر حرالی، ایشان می‌کوشند تا قرآن را به راه خود بکشانند و تفسیر به رأی‌اش کنند نه اینکه بدانند قرآن چه می‌گوید و به دنبال قرآن بروند و پیرو آن باشند. چراکه تنها کسی قرآن را می‌فهمد که از این دست مسائل مبرا باشد (پیشین).

حرالی، همه این گروه‌ها را گرفتار آمده در بند مکاتب عقلی خود می‌داند که مبتنی بر توان علمی‌شان

سخن می‌گویند. چراکه ایندست علوم اساساً توانایی تبیین دقایق معنایی قرآن را ندارند و این مسأله از آنجا ناشی می‌شود که این علوم احاطه کامل به قرآن و بیان قرآن را ندارند. حرالی می‌گوید: «همان‌طور که سخنان خداوند بر سخنان مردم برتر است، بیان نهفته‌های قرآن نیز بر همه این قوانین علمی برتر است» (همان). بر خلاف گمان مفسران و تأویل‌گران که برای قرآن قائل به زبانی با قواعد و ساختار زبان بشری هستند، حرالی بر این باور است که زبان قرآن بسیار والاتر از آن است که دقایق معنایی آن تنها با اصول و قوانین علمی بیان شود. وی از «فقه‌إفهام قرآن» در اینباره یاد می‌کند که عبارت از روش فهم دقیق و مبرا از کاستی‌های تفسیر، تأویل و قوانین عقلی پیشین است (مرزوق، ۲۳۸).

این‌طور که پیداست منظور حرالی از اینکه تفسیر به‌سان حجاب در برابر دیدگان است این خواهد بود که؛ قاری باور داشته باشد تنها آنچه از ابن عباس و ابن مجاهد و امثال ایشان بیان شده است اعتبار دارد و همه گفته‌ها و تفسیرهای دیگر، تفسیر به رأی بوده‌اند. از نگاه حرالی این اندیشه یکی از اصلی‌ترین موانع و حجاب‌های فهم قرآن است (حرالی، ۲۳۶).

فهم و تأویل متشابه

میان تفهم قرآن، که حرالی آنرا «روح عقل» نامیده است، و آنچه که با تأمل در ظاهر آیات درک می‌شود تفاوت بسیاری وجود دارد چراکه عقل و روح العقل (قلب) هر کدام درکی متفاوت از آیات به دست می‌دهند (حرالی از روح العقل به لب العقل و قلب نیز تعبیر کرده است: ر.ک: حرالی، همان، ۳۳۱ و ۲۰۷). به بیان حرالی، علم برای عقل به‌سان نفس است و فهم برای عقل به منزله روح. «فهم توان درکی دارد که علم را یارای هم‌وردی با آن نیست. روح والا نیز جایگاهی دارد که نفس را یارای رسیدن بدان نیست. همچنین نفس به ظاهر مشاهدات توجه دارد و رویکرد روح به کنه هستی است» (حرالی، ۲۶۶). حرالی، براساس همین تفاوت میان توان روح عقل (قلب) و توان عقل، باور دارد که تأویل آیه‌های متشابه که مفسران و متکلمان بیان داشته‌اند، تنها گونه‌ای تحکم و پیروی محض از هوا و هوس است. چرا که معانی این دست آیات، مبهم و گنگ است و عقل را یارای فهم آن نیست و تنها راه دانستن آن خلوص نیتی است که پشتوانه‌اش عنایت و محبت باشد. به نظر وی تنها شرط درستی و به هدف رسیدن قرائت قرآن این است که قلب، سراسر به نیک دانستن قرآن بپردازد و حس، سراسر بدان گوش سپارد و در آن تدبیر کند (حرالی، عروه المفتاح، ۹۲). وی البته خود در جایی می‌گوید که: «دانستن با دل بالاتر و کامل‌تر از علم و دانستن برگرفته از عقل است» (حرالی، ۲۷۳).

بدین ترتیب، از نگاه حرالی میان فهم و تأویل تفاوت است چراکه او مجال تأویل را همان ظاهر

ترکیب‌ها و جملات دانسته که می‌کوشد معانی نهفته در قواعد بلاغی مانند: حذف، تقدیر، تمثیل و مجاز را بیان دارد. اما در عوض، فهم پا را از دایره ظاهر آیات و جملات فراتر نهاده و قدم در وادی معانی باطنی می‌گذارد. حرالی بر این باور است که هر آیه افزون بر ظاهرش، باطنی هم دارد. بر همین اساس بایسته است قرآن براساس حد و حدود خودش فهم شود. حد و حدودی که تنها با مکاشفه میسر می‌گردد و عقل و حس به آن راه ندارد (حرالی، ۲۷۳). بدین ترتیب است که فهم متشابهات در نگاه حرالی با خط مشی صوفیانه‌اش در تفسیر آیات پیوند می‌خورد. او می‌گوید: آیات محکم برای فهم و عقل کاملاً روشن هستند اما آیه‌های متشابه را نه عقل می‌داند و نه فهم درک می‌کند؛ «خداوند این آیات را برای این نازل فرموده است که مردم را از سرشتشان با خبر سازد به گونه‌ای که اگر خداوند مردم را به آن آشنا نسازد، ایشان به تنهایی توان شناختش را ندارند» (حرالی، ۵۱۰). بر همین اساس نیز، خداوند به بندگانش در زمینه افعال، آثار، آفاق و ذات خویش علم عطا کرده و به خواص خود، اوصاف علیا و اسماء حسناى خویش را آموخته است. تا بدانجا که مرزهای علم را پشت سر نهاده و به ناتوانی ادراک رسیده‌اند و نیک دانسته‌اند که ایشان هیچ معرفت و شناختی ندارند. این جایگاه و درک نادانی، از نگاه حرالی نهایت عرفان است (حرالی، عروه المفتاح، ۸۶).

حرالی با دقت نظر خود، تناظری میان آن چه که خدای تعالی برای خلق میان ایمان، کفر و نفاق مخیر ساخته است، ایجاد می‌کند. مانند چیزی که در آغاز سوره بقره آمده است و آنچه که خداوند متعال در قرآن درباره محکمت و متشابهات نازل فرموده‌اند. وی در این باره می‌گوید: «خداوند در قرآن مشخص ساخته که برخی از آیات را برای «احکام» فرو فرستاده است و برخی را هم برای «اِشْتِباه» در افهام آن نیز برخی آیات را برای افتتان و گمراهی فرو فرستاده است. حکم قطعی و محکمی که در قرآن آمده است به منزله سرشت ایمان است و آنچه به صورت متشابه و مشکوک فرو فرستاده شده به منزله دورویی نفاق است. اما افتتان و گمراهی به منزله ختم (ختم الله علی قلوبهم) کفار می‌باشد» (حرالی، ۵۰۸). براساس نظر حرالی، آیات محکمت قرآن با سرشت ایمان منطبق بوده از اینروى خطاب پروردگار در آن برای بنده از راه قلب فهم می‌گردد (حرالی، عروه المفتاح، ۵۸).

حرالی، تقوای مؤمن را در بیان محکمت و پیروی از آن و بر حسب دوریش از متشابهات می‌داند که به خاطر ناقص بودن اندیشه و ادراک، خطاب پروردگار در آن برای او آشکار نیست (همان، ۷۸). همچنین از نظر حرالی واجب است که عبد پروردگارش را از این که به تمثیل در آید منزله بداند تا مورد تأیید او قرار گیرد (همان، ۵۸).

شاید حرالی، زمانی که متشابه را به منزله لغزشگاه دانسته و آن را یکی از درهای افتتان و گمراهی بر

می‌شمارد، منظورش فهم صحیح آن نباشد چرا که وی می‌گوید: «پیروی از امر مشکوک عین انحراف است و این مسأله به خاطر ناقص و ناتوان بودن اندیشه بشری در درک پیام و وجوب اقتضای بر ایمان داشتن به آن بدون موازنه میان آنچه که خداوند متعال به بندگانش می‌فرماید و آنچه که برای عبرت گرفتن برای بنده‌اش خلق نموده است، می‌باشد» (حرالی، عروه المفتح، ۷۸). بر همین اساس وی معتقد است: «درست نیست متشابه از جانب اهل علم و ایمان مورد اعتبار و توجه بسیار قرار گیرد. چون خداوند متعال بندگان را برای دریافتن گوشه‌ای از توانایی‌ها و ویژگی‌های خویشانشان آفریده است. از دقیق‌ترین و نیک‌ترین ادراک هم آن ادراکی است که به سوی حق بازگردد. بی‌گمان امر خداوند و تجلیات او جز با عنایت خودش ممکن و میسر نیست. بدین ترتیب بنده گامی بلند به پیش می‌گذارد که با آن پرده‌ها و سدهای راه علماء را می‌پیماید» (حرالی، ۵۱۲). و هرکس بخواهد حقایق آیات متشابه را با مدالیل عقلی و یا تأویلی درک کند، به خاطر ضعف و نقصان علم بشری از وصول به یقین محروم می‌ماند. و این چنین فردی هرگاه از آنچه که به حال و روز بستگی دارد دست بشوید و به آنچه که به امر پروردگارش مربوط است (یعنی متشابهات) بپردازد، به آنچه که آن متشابه گمراه ساخته چنگ زده است (حرالی، عروه المفتح، ۸۱).

به بیان حرالی؛ از معارف متشابهات نیست مگر یکی از دو زبان: «یکی زبان سکوت که به سر حد ایمان رسیده و راسخین در علم از آن بهره می‌برند؛ کسانی که از ویژگی‌هایی همچون تذلل و تواضع و تقوا و نیکی بهره برده‌اند و خداوند مرتبه فهم ناتوانی ادراک امور متشابه را به ایشان عطا می‌نماید. و دیگری، عبارت از نوعی مواجهه کورکورانه با متشابهات است، که البته عنایت مذکور را نیز به همراه ندارد و برای همین، از حد رتبه ایمان و رسوخ در علم باز می‌ماند و از یقین محروم می‌شود. یقینی که متأثر از محض ایمان و عدم مواجهت با متشابهات فراهم می‌آید و با تحقیقی است حتمی برآمده از کمال عنایت و محبت» (حرالی، عروه المفتح، ۸۰). پر واضح است که براساس نظر حرالی سه رویکرد در برابر آیات متشابه اتخاذ شده است: نخست، آنان که در این آیات خوض نمی‌کنند و آن‌ها را به حال خود نهاده‌اند و تنها به آنچه که إفصاح لفظ بیان می‌دارد اکتفا نموده‌اند. دوم، گروهی که این آیات کاملاً برحسب عنایت و محبت و به خاطر پاکی و زلالی یقین برایشان آشکار است. سوم، در پس اینان گروهی هم هستند که تابع حرف متشابه هستند و بر اساس نظر حرالی اینان گروهی سست عنصراند که دل در گرو بدعت و هوا و هوس دارند و در واقع به امری مشغول شده‌اند که هیچ ربطی به آنان ندارد (مرزوق، ۲۴۰).

خلاصه اصول نظریه حرالی درباره فهم قرآن

اینطور که پیداست حرالی می‌خواسته همانطور که علم نحو و فقه دارای قوانینی است، برای فهم هم قوانین و چارچوبی را ترسیم کند. براساس عقیده وی اگر قوانین تفسیر قرآن در علم نحو و ادبیات نهفته بود

و قوانین تأویل قرآن در علم بیان، پس قوانین راه‌یابی به فهم قرآن در قلب بندگان صالح نهفته است. وی می‌گوید: «خداوند راسخان را برای فهم برگزیده است و علم به ایشان عطا کرده است. سده‌ها با آنان امن می‌شوند و با ایشان ظلم فتنه‌ها زدوده می‌شود. زمین هیچگاه از به پا دارنده حجت خداوند تهی نبوده است» (حرالی، مفتاح الباب، ۲۷). آنگونه که بعضی برخی همچون ذہبی و سیوطی می‌پندارند (ذہبی، ۱۴/۲۴۵؛ سیوطی، ۱۵۶/۲) قوانین فهم بر اساس دیدگاه حرالی پیچیده و مبہم نیستند. بلکه این قوانین، مسائل مشخصی هستند که حرالی در رساله‌های سه‌گانه خویش به آن‌ها اشاره کرده است. سه رساله وی عبارت‌اند از: «مفتاح الباب المقفل لفہم القرآن المنزل» و «عروہ المفتاح» و «التوشیہ و التوفیہ». در این رساله‌های سه‌گانه اساس نظریہ حرالی در باب فهم قرآن بیان شده است. ضوابطی که به طور خلاصہ بر وجوب برخی ویژگی‌ها و شرایط برای قاری آمدہ است. بہ گونه‌ای کہ باید قاری برخی ویژگی‌ها را برای فهم داشته باشد. و در این سه رسالہ بدان‌ها اشارہ شدہ است. بزرگ‌ترین ویژگی آن است کہ بر متکلم بہ خطاب چیرہ باشد و آن را خوب دریابد. و آن ذات باری تعالی است. دیگری، دانستن این مطلب کہ خطاب باری تعالی تمام ویژگی‌های فصاحت و افہام را داراست. حرالی سال‌ها در قرآن تأمل داشته و دریافته است کہ قرآن در بردارندہ دلالت کلام بر گویندہ آن یعنی خدای تعالی است. همچنین در بردارندہ دلالت کلام بر ذات کلام است و در بردارندہ دلالت کلام بر شنونده کلام است. قرآن نیز ہموارہ این سه مسألہ را دائم در نظر دارد: خداوند، آیات و بندگان.

کلام خداوند از نظر این عارف صوفی نوعی قدمت ابدی دارد کہ بخشی از ذات اوست و از آن جدا نمی‌گردد. و خداوند ہموارہ متکلم قرآن بودہ و خواهد بود. از ہمین نقطہ است کہ در نظر وی کلام و متکلم متحد می‌شوند و تعددی ندارد. حرالی در تجربہ خود می‌کوشد تلقی ذاتی از کلام اللہ را از طریق پرداختن بہ تلاوت متدبرانہ عمق بخشد. چرا کہ تلاوت برای او وسیلہ گوش سپردن بہ سخنان متکلم و دریافت و فهم پیام اوست (سواج، همانجا). بہ نظر حرالی، فهم قرآن بہ فراخور جایگاہ ذات قرآن نزد خوانندہ میسر می‌گردد. وی می‌گوید: «ہر کہ بخواید خطاب‌های قرآن را بر حسب اسماء الہی و مراتب ایمان و درجات قلوب رتبہ بندی کند، خداوند دری برای فهم بہ روی او می‌گشاید کہ بہ واسطہ آن بہ یقین می‌رسد و دربارہ صدق اخبارش از کنہ ذات و درجات تنزلات بہ صافی عقیدہ دست می‌یابد. و این بر اساس مراتب قلوب و درجات اعمال، و یا در نقطہ مقابل مبتنی بر مرتبہ درکات وجودی افراد است» (حرالی، مفتاح الباب، ۳۳).

جایگاہ اسماء الہی در فهم قرآن

حرالی ہموارہ بر ضرورت شناخت متکلم بر اساس خطابات قرآن، تأکید نمودہ و آن ذات باری تعالی

است. که این مهم تنها از راه احاطه به معانی اسماء حسنی و صفات علیاء به همان صورتی که در قرآن آمده است امکان پذیر خواهد بود. این از جمله نکاتی است که فهم نص خطاب و افهام و افصاح به وسیله آن میسر می‌گردد:

الف. تنزلات خطاب براساس اسما و صفات و تکرار آن‌ها در قالب اظهار و اضمار

به عقیده حرالی، مواضع اسماء حسنی در متن آیات قرآن خود معانی عمیقی را در بر دارد که هر کس ارزش و معنای این جایگاه‌ها را درک نکند نمی‌تواند خطاب خداوند را دریابد. بدین ترتیب که تفاوت خطاب «الله» با خطاب «الرحمن» و خطاب «ملک الدیان» برایش معلوم نمی‌گردد (خیاطی، تراث تفسیری، ۲۲). حرالی می‌گوید: «جایگاه معانی اسماء حسنی براساس انواع خطاب و احوال و اعمال متفاوت است، که خود یکی از اسرار علم است. و بهترین علم آنی است که به واسطه آن فهم خطاب قرآن ممکن می‌گردد. به گونه‌ای که به هریک از اسماء واژه‌ای که شایسته و بایسته آن است و معنا را دقیق‌تر می‌رساند اضافه شده است، حتی اگر همه اسماء معانی‌شان با یکدیگر پیوند داشته باشد» (حرالی، ۲۴۹).

۱. درجات و رتبه بندی‌های خطاب در قرآن بر اساس اسماء حسنی

بر اساس رهیافت حرالی (حرالی، مفتاح الباب، ۳۷ و ۳۸)، رتبه و درجات اسماء در متن قرآن بدین صورت است:

آن اسمی که نشانه‌های آن را در آفاق و انفس می‌توان دید. این اسم «الملک» است که هویداترین اسماء نیز به شمار می‌رود.

اسمائی که برای امر حکم و قضا و جزا بیان شده‌اند مانند: «العزیز الحکیم»، که پایان آیات به این دست اسماء ختم می‌گردد.

اسمائی که در بردارنده معانی رحمت، مغفرت و... هستند که معمولاً آیات قرآن بدان‌ها ختم می‌شود مانند: «و یقوب الله علی المؤمنین و المؤمنات و کان الله غفوراً رحیم» (احزاب: ۷۳ ترجمه: و خدا رحمت خود را بر مردان و زنان باایمان بفرستد خداوند همواره آمرزنده و رحیم است).

اسمائی که نشانه‌های آن در وجدان بشر نهفته است. و آن اسم «رب» است.

اسمائی که به صورت تفصیلی در ختم احاطات بدان‌ها وارد می‌گردد مانند: «سمیع علیم».

حرالی معتقد است هر که این رتبه بندی‌ها و درجات را دریابد به تفصیل بیان قرآن راه خواهد یافت. همانطور که در این آیه آمده است: «و إن عزموا الطلاق فإن الله سميع علیم» (بقره: ۲۲۵) در بیان باری تعالی «فان الله سميع علیم» نوعی اعلام این مساله است که از طلاق گریزی نیست که در ظاهر مسموع واقع می‌شود. و درباره واژه «علیم» تهدیدی است به ضررها و مشاجره‌هایی که میان همسران در اموری که

احکام شامل آن نمی‌شود رخ می‌دهد. و حکام را یاری رسیدن به علم آن نیست.

۲. تکرار اسما با بیان آن و به صورت ضمیر آوردنشان در خطاب قرآن

تکرار اسماء حسنی نیز از نظر حرالی، چه با بیان و تکرار لفظ آن اسماء و چه به صورت ضمیر آوردنشان در خطاب قرآن، بیانی متین الإفهام دارد و به دو حالت است (حرالی، مفتاح الباب، ۳۹-۴۰): نخست اینکه ذکر اسم (اظهار) مقدم شود. که در این صورت بیان متضمن اختصاص است. مانند «اللهم الصمد» (اخلاص: ۲، ترجمه: خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند). تنها خدا دارای صمدیت است. این خطاب به مؤمنین نسبت به آیات و نشانه‌های آفاق است. دوم، زمانی است که ضمیر بر اسم ظاهر مقدم شود. در این صورت سخن از احاطه و شمولیت در میان است؛ و معنای شمولیت و احاطه بخشی از آیه خواهد بود: «قل هو الله أحد» (اخلاص: ۱، ترجمه: بگو او خدای یگانه است). این خطاب مؤمنان به نشانه‌های آنفس است. گاهی اظهار اسم مقدم می‌شود و گاه اضمار آن؛ این مسأله وقتی است که بیان پس از اختصاص منظور باشد که احاطه با از سرگیری اظهار و شمولیت یا با اضمار و یا جمع هر دو آورده می‌شود. مانند: «وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ» و «آتُوا الزَّكَاةَ» و «مَا تَقْدُمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (بقره: ۱۱۰، ترجمه: و نماز را برپا دارید و زکات را ادا کنید و هر کار خیری را برای خود از پیش می‌فرستید، آن را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت خداوند به اعمال شما بیناست). در این قسمت اسم ظاهر آورده شده است: «إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» که در جایگاه اضمار اشاره‌ای است به از سرگیری خیر تا ختمی جامع و شامل باشد. اگر می‌خواست این آیه را به صورت خصوص بیان دارد از «إِنَّهُ» استفاده می‌کرد. چون تجدید اظهار به معنی بازگرداندن ختم خطاب به احاطه آن بر همه‌گان است (حرالی، ۲۵۲).

ب. خطاب قرآن؛ دلالت میان افصاح و افهام

براساس نظر حرالی قوانین فهم قرآن، ادراکی است که افصاح و افهام را یکجا در بر دارد. حرالی در اینباره می‌گوید: «باید دانست که افهام قرآن چیزی بسیار فراتر از افصاح آن است. به طوری که این فزونی قابل شمارش نیست. از این روی در خطاب قرآن عطف (حروف عطف) بسیار زیادی به کار رفته است. دلیل آن هم این است که خواسته شده از تکرار واژگان جلوگیری شود. تا افصاح برای افهام قابل درک‌تر باشد و تنها کسی از آن برخوردار می‌شود که بهره‌ای از روح عقل، یعنی قلب در او باشد. درست همانطور که فقه الافصاح در میان عطایای الهی از عقلی که از آن به عنوان علم یاد می‌شود بهره می‌برد» (مرزوق، ۲۴۳). افصاح قرآن، اشارات و ظریف‌گویی‌ها و راز و رمزی است که تنها کسانی که از توانایی عقل برخوردارند از آن بهره‌مند می‌شوند. ایشان همان کسانی هستند که افصاح خطاب را نیک درمی‌یابند

(حِراَلی، ۵۱۶ و ۳۳۱). از دیدگاه حِراَلی، جریان فهم قرآن با ادراک ظواهر آیات قرآن آغاز می‌گردد و به دورترین معانی که در لابه‌لای پوسته‌های معانی قرآن نهفته است می‌رسد. این ظواهر همه‌گی احتمالاتی هستند که در نهایت پا را فراتر از افهام می‌گذارند (همان، ۲۴۵). این غایت و هدفی است که در وراء تلاوت الفاظ و واژگان و سپس در ژرفای معانی قرآن و از راه تدبیر و تفهیم جستجو می‌شود.

ج. دریافت کننده (قاری)

حِراَلی قاریان و دریافت کنندگان آیات قرآن را به چهار دسته می‌داند:

قاری که تلاوتش و قرائتش به یقین می‌رسد؛ افرادی که سخت، دل در گرو علم دارند و بر آن پافشاری می‌کنند و درکشان از آیات فراتر از مرزهای یقین (ایقان) نمی‌رود؛ تأویل کننده‌گانی که در برابر اشتباهات بدعت، زانو می‌زنند و پا را فراتر نمی‌گذارند؛ فتنه‌گری که پیرو هوا و هوس است (حِراَلی، ۵۱۶). آن خواننده و یا دریافت کننده‌ای که حِراَلی در خلال نظریه‌اش در باب فهم بدان می‌پردازد و از آن یاد می‌کند همان دسته نخست است، همانی که قرائتش به یقین ختم شده است. این دست افراد کسانی هستند که در صدد پیمودن طریق اهل تحقیق به یقین می‌رسند. از نظر حِراَلی، پیوند میان خواننده و خطاب قرآن در حقیقت، پیوند قاری با آن چیزی است که درمی‌یابد. و پیوند قاری با آنچه که با او در ارتباط است بر اساس درجات و رتبه‌های ایمان ترقی می‌کند و به صفا و زلالی ایمان می‌رسد. درجه‌ای که با آن هم از نظر افصاح و هم از نظر افهام خطاب قرآن را می‌جوید. از این‌روی حِراَلی نخستین شرط مخاطب قاری و یا مفسر قرآن برای درک افهام قرآن را پاکی و طهارت ظاهری، وجودی و اخلاقی می‌داند (سواج، ۱۱۸). وی در اینباره می‌گوید: «چون خداوند متعال علم آیات را بی شرط و شروطی بیان کرده است. به گونه‌ای که بی آنکه علمی و یا حکمتی بدانی می‌توان آن را دریافت. و راه آن تنها تزکیه با زهد و در نظر داشتن خداوند است (حِراَلی، مفتاح الباب، ۲۷). خداوند در اینباره می‌فرماید: «یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمه» (بقره: ۲۶۹). تزکیه نفس یکی از اصول و پایه‌های مهم و اصلی تشکیل دهنده نظریه حِراَلی در باب فهم است. وی معتقد است تزکیه برای رشد نفس به‌سان غذا و خوراک برای رشد جسمانی است (حِراَلی، ۲۶۴). براساس نظر وی رشد نفس به معنی پیشرفت آن و رسیدنش به کمال حکمتی است که در کتاب تکوین نهفته است. حِراَلی با بیان این‌آیه از قرآن کریم به راه رشد و پیشرفت نفس اشاره می‌کند: «یؤتی الحکمه من یشاء و من یؤتی الحکمه فقد أوتی خیرا کثیرا و ما یدکو إلا أولوا الألباب» (بقره: ۲۶۹، ترجمه: خدا دانش و حکمت را به هر کس بخواهد می‌دهد و به هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است. جز خردمندان متذکر نمی‌گردند). وی در این‌باره می‌گوید: «هرکه حس‌اش به نفس‌اش برگردد، اوصاف فضیلت‌های نفسانی و روحانی برایش جوشیدن می‌گیرد و از منجلاب

محسوسات و هوا و هوس‌های شهوانی می‌رهد. و هر که از نفس خود برهد و به اصل روح خود نزدیک گردد پیوند با درجات رحمانی و محبت ربانی را در خود احساس می‌کند. همچنین هرکه از روح خود پا را فراتر بگذارد و به امر او نزدیک شود بر شمولیت و احاطه رحمانیت نزدیک شده است و هرکه از امر خدا بگذرد و پا در وادی سر بگذارد بی‌گمان با اولویت فردانی همنشین شده است» (حزالی، ۴۶۹).

این‌ها مراحل اولیه است که قاری و یا دریافت‌کننده آیات الهی باید در مسیر فهم قرآن بپیماید و هر یک از این مراحل و مراتب، حال و مقام خاص خود را دارد. از حس گرفته تا روح و سپس امر و دست آخر سر، که همان شهود است. در این مرحله و تنها در این مرحله است که معانی و معارف (مفاهیم پنهان) از دل آیات و واژگان خودنمایی می‌کند.

باید گفت که حوالی روش تزکیه نفس را از خود قرآن به عاریه گرفته است نه این که بخواهد منبعی غیر از قرآن را مد نظر خود داشته باشد؛ «کما أرسلنا فیکم رسولاً منکم یتلو علیکم آیاتنا و یتذکرکم و یعلمکم الکتاب و الحکمه» و یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون» (بقره: ۱۵۱، ترجمه: همانگونه رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاک کند و به شما، کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی‌دانستید، به شما یاد دهد). حوالی درباره این آیه می‌گوید: «خداوند به بندگان این خبر را می‌دهد که این آیات نازل شده برای روحشان به‌سان غذا برای جسمشان است. همانطور که جسم مردم به آب نیاز دارد به احکام کتاب الله و تلاوت آیات آن نیز برای پاکی و رشد نیازمند است تا تمایلشان را فزونی بخشد و از آن مطمئن شوند. چون کسی که غذا می‌خواهد میل و اشتیاقی به غذا دارد. و هرکس دریابد که پای بندی به احکام، غذای روح است بر آنها حریص تر خواهد شد و هرگاه که نفس پا بگیرد و رشد کند و پالایش گردد توان آن را خواهد داشت که به هر نقطه که خواست برسد درست مانند بدن که اگر غذای کافی بدان برسد توان انجام کارهای گوناگون را خواهد داشت» (حزالی، ۲۷۷-۲۷۸). بر این اساس به هر اندازه که روح قاری به واسطه احکام قرآن و آداب آن پاک‌تر گردد به درجات بالاتری از ایمان خواهد رسید و به روح خطاب قرآن نزدیک‌تر می‌گردد. از اینرو همانطور که قرآن هم بدان اشاره کرده است، نظریه فهم حوالی از چهار نقطه نظر قاری را مورد بررسی قرار داده و بدان می‌پردازد:

ناحیه نخست: پیشرفت آدمی همگام با پیشرفت او در درجات و سلسله مراتب ایمان و یا پس‌رفت او در درکات کفر.

ناحیه دوم: پیوستن آیات قرآن به دل قاری و یا دریافت‌کننده که براساس نیت‌های قلبی مشهود و آشکار است.

ناحیه سوم: هر دلی خطاب اقبال و خطاب اعراض و روی‌گردانی دارد که براساس ارتباط و پیوندش با

نص خطاب متفاوت است.

ناحیه چهارم: میزان احساس متلقى و وحدت و همبستگی اش با نص خطاب از نظر علمی، عملی و حس و حال.

بیان خطاب قرآن، پیشرفت آدمی را در گرو پیشرفت در درجات ایمان و یا پسرفت در درجات کفر می‌داند. بیان قرآن کریم هر انسانی را برحسب کنه ذات او دارای درجه و رتبه در نزدیکی به خدا و دوری از او می‌داند (حوالی، مفتاح الباب، ۳۴). به بیان دیگر هر انسانی به صورت رتبه بندی شده به خدا نزدیک است. پر واضح است که این نزدیکی و دوری، نزدیکی و دوری مسافتی نیست. نزدیک به خدا کسی است که خطاب و ندای پروردگارش را می‌شنود. شنیدنی که با حس اش است. دور بودن از خدا هم درجاتی دارد که از دور شروع می‌شود و تا دورترین دورها می‌رسد (خیاطی، تراث تفسیری، ۳۴۸). از این روست که خطاب قرآن براساس کنه ذات آدمی می‌تواند تغییر کند. و یا براساس نزدیکی و دوری اش از خدا و گوش دل سپردن به آن می‌تواند دگرگون شود. لذا قرآن هر دسته از انسان‌ها را با القاب خاصی مورد خطاب قرار داده است، گاه از «الذین آمنوا» استفاده کرده، گاه از «المؤمنین» گاه از «المؤمنین حقه» و گاه از «محسنین» و گاهی هم از «موقنین» بهره برده است. هر یک از این خطاب‌ها براساس نیت‌های قلبی مخاطب طبقه بندی شده‌اند. بی‌گمان نیت‌های قلبی برای همه انسان‌ها یکسان نیست. که اگر چنین پنداشته شود، این مهم ناشی از بسته بودن و کدر بودن قلب‌هایی است که مانع تدبیر در قرآن هستند. قرآن هر فرد را براساس نیت قلبی اش به گونه‌ای خاص مورد خطاب قرار داده است. به گونه‌ای که هر خطابی فقط و فقط شایسته همان فرد با همان نیت قلبی است و به چیزی پایین‌تر از آن و یا بالاتر از آن نیازی ندارد. نیت‌ها متفاوت‌اند؛ نیت انسان، نیت کسانی که ایمان آورده‌اند، نیت کسانی که ایمان می‌آورند، نیت مؤمنان، نیت مؤمنان واقعی، نیت محسنین. این نیت‌های هفت‌گانه خطاب‌ها و طرق خطاب‌هایشان یکی پس از دیگری آمده و رتبه بندی شده‌اند. کسانی که با ویژگی‌های عقلی، ذکر، فکر و سماع توصیف می‌گردند هم خطاب خاص خود را دارند و دیگر رتبه‌بندی‌هایی که پایین‌ترین‌هایشان بر بالاترین‌هایشان شمولیت ندارند و... (همان، ۳۱۶).

از جمله نمونه‌های خطاب قرآن براساس نیت‌های قلبی چیزی است که حوالی در تفسیر این آیه بیان می‌دارد: «أم تریدون أن تسألوا رسولکم كما سئل موسى من قبل و من یتبدل الکفر بالإیمان فقد ضلّ سواء الصبیل» (بقره: ۱۰۸، ترجمه: آیا می‌خواهید از پیامبر خود، همان تقاضایی بکنید که پیش از این، از موسی کردند؟ کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم گمراه شده است). حوالی درباره این آیه می‌گوید: «در اینجا خطاب با کسانی است که ایمان آورده‌اند. نه آن مؤمنانی که با ویژگی تبدیل ناپذیری در ایمانشان شناخته می‌شوند و ایمانشان به کفر مبدل نمی‌گردد. چون هیچ کسی پس از آنکه ایمان با لوح

دلش آمیخت دیگر مرتد نخواهد شد: «فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة» @ الوثقی لا انفصام لها و الله سمیع علیم» (بقره: ۲۵۶، ترجمه: بنابر این، کسی که به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است که گسستن برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست). وی می‌گوید: «پس از آنکه خداوند علم را به شما داد دیگر آن را از شما جدا نمی‌کند. بدین ترتیب مواقع خطاب قرآن درباره مرتبه‌های مختلف نیت قلبی بر حسب بهره ایشان از ایمان، اسلام و احسان مشخص می‌گردد» (خیاطی، تراث تفسیری، ۲۵۱).

براین اساس نظریه حرالی در باب فهم قرآن بر سه اصل کلی استوار است:

۱- آشنایی و درک متکلم از راه خطاب او؛ که این متکلم کسی نیست جز خداوند سبحان. این شناخت همانطور که در نص قرآن هم آمده است، از راه اسماء حسنا و ویژگی‌های برترش میسر می‌گردد.

۲- درک این مسأله که خطاب در قرآن گردآورنده اِفصاح و اِفهام است.

۳- تزکیه‌ای که نفس مفسر یا قاری از لحاظ علمی، عملی و وضعی با آن پاک و مطهر می‌گردد؛ این مهم از راه مقامات ایمان که به صفا و خلوص یقین پیوند خورده است ممکن می‌شود. خلوص یقینی که می‌توان با آن به افهام و اِفصاح رسید.

اما فهم قرآن تنها نیازمند اموری که پیش‌تر گفتیم نیست. بلکه کاملاً بر مفسر یا قاری واجب است که بر علوم زبان شناختی (بلاغت عربی) و علوم شرعی نیز چیره باشد. این دو زیربنای هر نوع فهم و درکی هستند که اهل فهم بدان رهنمون می‌گردند. درست همانطور که در نمونه‌های پیشین دیدیم و آنچه در بیان روش حرالی در فهم مشخص می‌گردد.

نظریه حرالی در باب فهم قرآن و کارکردهای آن، ثمره مجاهدت‌های وی در راه تزکیه نفس و تصفیه قلب و نتیجه احساس عمیق وی نسبت به نص خطاب بوده است. و از جمله مقتضیات همه این امور دریافت معانی الهامی، فهم‌های مکاشفه‌ای و اشاره‌های ذوقی است. از این‌رو روش حرالی روشی مبتنی بر بیان اِفهام خطاب بوده که برگرفته از اِفصاح است. این منهج در بیان وی از نگرستن و تأمل در نظم قرآن و هماهنگی آن برگرفته شده است. اِیحاء عبارات آن نیز ناشی از تأثیری است که از اشتقاق الفاظ و استعمال‌ها و کاربردهای لغوی آن و اسباب نزول آن و بهره‌گیری از احادیث و روایات حاصل می‌شود.

جایگاه مکاشفه در فهم قرآن

مکاشفه یا الهام از اصول اولیه روش حرالی در باب فهم است. همانطور که پیش از این اشاره شد، پاکی دل در نزد حرالی بسیار مهم‌تر از علم برگرفته از راه اندیشه است. ادراک معانی الفاظ خاص، به غیب

عالم ملکوت بر می‌گردد و در نظر حرالی این مهم به عنایت و محبت الهی وابسته است (حرالی، ۵۱۲). امر الهی و تجلیاتش تنها از راه عنایت از جانب او امکان می‌پذیرد. سالک در این شرایط، حجاب‌های ظلمانی و نورانی که علماء در برابرش متحیر می‌مانند را می‌پیماید و هیچ خللی در کارش رخ نمی‌دهد (سواج، ۱۲۲).

بر این اساس در واقع روش حرالی، فهم صحیح متشابهات است. شیوه کسانی که به تعبیر او دل‌هایشان را از فکر و نظر رهانیده و پاک ساخته‌اند و با حق در بساط ادب و مراقبه و حضور می‌نشینند تا آنچه خدا می‌فرستد را بپذیرند و تا جایی پیش روند که خداوند خود مسئولیت تعلیم و پرورششان را بر عهده بگیرد: «اتقوا الله و یعلمکم الله» (بقره: ۲۸۲، ترجمه: از خدا پرهیزید و خداوند به شما تعلیم می‌دهد)، «ان تقوا الله يجعل لکم فرقان» (أنفال: ۲۹، ترجمه: اگر از خدا پرهیزید، برای شما وسیله‌ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرار می‌دهد)، «و قل رب زدنی علماً» (طه: ۱۱۴، ترجمه: پروردگارا علم مرا افزون کن). در این حین دل‌هایشان و هم و غم ایشان به سوی خداوند سوق می‌یابد و هر آنچه که جز خدا چنگ زده بودند و واسطه قرار داده بودند را وا می‌نهند. اینان همان‌هایی هستند که ذهنشان سالم، دل‌هایشان پاک و تهی از بدی‌ها است. و زمانی که چنین استعدادی را داشته باشند حق برایشان معلوم می‌گردد. این مشاهده و دریافت، آنان را از معانی این دست اخبار و کلمات، آگاه می‌سازد (سواج، ۱۲۰).

از جمله معانی این اخبار و واژگان آن چیزی است که حرالی در تفسیر این آیه می‌گوید: «إِنَّ الَّذینَ یکتُمونَ ما أنزلَ اللهُ مِنَ الْکتابِ وَ یشتَرونَ بِهِ ثَمَنًا قَلیلًا اُولَئِکَ ما یأکُلونَ فی بَطونِهِمُ إِلَّا النَّارَ وَ لا یَکَلِمُهُمُ اللهُ یومَ الْقِیامَةِ وَ لا یزَکِیهِمُ وَ لَهُمُ عَذابٌ أَلیمٌ» (بقره: ۱۷۴، ترجمه: کسانی که کتمان می‌کنند آنچه را خدا از کتاب نازل کرده، و آن را به بهای کمی می‌فروشند، آن‌ها جز آتش چیزی نمی‌خورند و خداوند، روز قیامت، با آن‌ها سخن نمی‌گوید و آنان را پاکیزه نمی‌کند و برای آن‌ها عذاب دردناکی است (خیاطی، ۳۴۰). بیش‌تر مفسران درباره این قسمت از آیه: «ما یأکلون فی بطونهم إلا النار» بر این باور هستند که این به واسطه حرام خوری است که خداوند با آتش ایشان را عذاب می‌دهد (قرطبی، ۲/۲۳۹). از اینرو هر چه می‌خورند را آتش نامیده است. چراکه در نهایت اینان را به آتش رهنمون می‌سازد. اما حرالی معنای دیگری برای این مسأله بیان می‌کند. وی بر آن باور است که ایشان واقعه آتش می‌خورند و بر خلاف دیگر مفسران آن را سبب و دلیل نمی‌داند. حرالی می‌گوید: «این آتشی که بیان می‌شود در واقع حقیقت آتش است و آن‌را تنها چشمان اهل مکاشفه می‌بینند. آنان که عاقبت‌ها را در ابتدای امر در می‌یابند. غیبت را در شهادت می‌یابند. اما اینکه در این آیه خداوند از حصر و قصر (گونه‌های بلاغی) استفاده کرده از این‌رو است که سبب بودن تأویل را نفی کند و آن‌را به‌سوی تحقیق سوق می‌دهد که به مکاشفه می‌انجامد و حس

از درک آن ناتوان است» (خیاطی، تراث تفسیری، ۳۲۵؛ حرالی، عروه المفتاح، ۹۵).

حرالی همچنین در تفسیر آیه: «والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا أولئک أصحاب النار هم فیها خالدون» (بقره: ۳۹، ترجمه: و کسانی که کافر شدند، و آیات ما را دروغ پنداشتند اهل دوزخ‌اند و همیشه در آن خواهند بود) می‌گوید: «خداوند در این آیه از ضمیر «هم» استفاده کرده است که اشاره به عذاب دیدن آن‌ها در باطنشان است و ایشان را به عذابی سخت، به همراه اندوه و ناامیدی خبر می‌دهد و...» (خیاطی، تراث تفسیری، ۲۰۲). همچنین از نظر حرالی اشاره آیه به این مسأله است که آنان هم‌اکنون نیز در عذاب‌اند و خود از آن آگاه نیستند: «الذی یشرب فی آتیه» الفهب إضما یجر جو فی بطنه ناو جهنم» (مالک بن انس، ۲/۹۲۵). ایشان هر چند که خودشان هم درک نکنند و متوجه نشوند در آتش خواهند بود. درست مانند افراد پرهیزگار که در این دنیا هم در بهشت‌اند و خود نمی‌دانند. هر چند که این مظاهر را در ظاهر نبینند، در آخرت تمام آنچه که در جلوی چشمانشان غایب بود برایشان هویدا می‌گردد. و در قبر برایشان به نمایش در می‌آید. «لتروون الجحیم/ثم لترونها عین الیقین» (تکواثر: ۶-۷، ترجمه: قطعه شما جهنم را خواهید دید سپس آن را به عین الیقین خواهید دید) و «الناو یعرضون علیها غدولہ و عشیلہ» (غافر: ۶۶، ترجمه: عذاب آن‌ها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند).

فهم برآمده از مکاشفه صادق، براساس نظر حرالی، گاهی مواقع هدایت کننده است و به کنه حقایق الفاظی که صلاح نیست به عالم شهود اختصاص یابد نزدیک می‌گردد. دریافت خطاب بر کسانی که می‌خواهند به حقایق الفاظ پی ببرند و به محسوساتشان، بستگی دارد.

سالکی که به آنچه باری تعالی در باب تقدیس و تنزیه و نفی همانندی و تشبیه امر کرده واقف و آگاه است، الفاظ و ظاهر آیات و ویژگی‌های زبانی مانند ادوات تقیید و زمان و جهت و مکان (امور بلاغی) نمی‌تواند مانع و حجاب راه او باشند. بلکه باید به کنه آیات پی برد و شایسته است که بدانند ادواتی مانند تشبیه و تمثیل به امری وراء دلالت ظاهریشان اشاره دارند (سراج، ۱۱۹). از جمله این دست مسائل می‌توان به واژه «استواء» اشاره کرد که مفسران در تفسیر آن هرکدام حرفی زده‌اند و متکلمان در بیان کنه ذات این واژه در آیات قرآن سخت متحیر مانده‌اند. اما حرالی این واژه را براساس روش فهم خود و فهمی که از الفاظ مختص به عالم غیب و ملکوت داشته است ارائه می‌دهد.

حرالی در تفسیر آیه: «ثم استوی إلى السماء فسواهن سبع سماوات و هو بکل شیء علیم» (بقره: ۲۹، ترجمه: سپس به آسمان پرداخت و آن‌ها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود و او به هر چیز آگاه است) و به ویژه واژه «استوی» می‌گوید: «از آن روی واژه استوا در این آیه به‌کار رفته است که خواسته شده خطاب را به آسمان‌ها و عالم آسمانی ببرد. جایی که برای اعراب آن دوره سخت مخوف و ناشناخته بوده است.

همچنین از آن رو که آسمان محل نزول برخی بلایای آسمانی طبیعی بوده است. لذا این محلی که اعراب از آن سخت می‌ترسیده‌اند درست همان جایی بوده که خداوند آن را برپا کرده است. همچنین خود لفظ استوا از لحاظ مکانی و شهادتش برای این جایگاه شایسته‌تر است. و برای رساندن حق کلام محق‌تر است از اینکه به محسوسات اختصاص یابد بلکه بایسته همین بوده که به عالم ملکوت برده شود» (حرالی، ۱۸۴). از نگاه حرالی اصلاً شایسته نیست که ظواهر واژگان بر باطن و درون مایه آن‌ها غلبه یابند بلکه این معادله برعکس است و درون مایه باید مستحق و شایسته الفاظ باشد. لذا از آنجا که بسیاری از مفسران کوتاهی می‌کنند و حقایق الفاظ را با محسوسات خود تفسیر می‌کنند درباره این دست مسائل دچار اشتباه می‌شوند. حرالی بر این باور است که بسیاری از کسانی که خواهان دانستن چند و چون امور الهی و تجلیات آن امور هستند، آنرا براساس ضعف و ناتوانی ایمانی خود می‌کاوند و از آن بهره‌ای نخواهند برد. چون کفایت این مسأله دقیقاً در ماوراء خود است و ناتوانی ایمان یارای آن را ندارد که حق مفهوم را تمام و کمال به‌جای آورد. اگر ایمان به حکم آیات و نشانه‌هایی که در حکمت الهی نهفته است و در آفاق دنیا پراکنده است فزونی یابد و به کمال خود رسد، با رؤیت ملکوت مشهود دنیا به درجه و رتبه یقین خواهد رسید. درست مانند افراد صادقی که در امور الهی اهل مکاشفه‌اند (همان، ۴۵۲). یعنی همان فهمی که به هنگام تدبیر در قرآن بر قلب حرالی عارض گشته و در تفسیرش به او یاری رسانده است.

آن‌طور که از میراث تفسیری به‌جای مانده از حرالی پیداست، وی قائل به فهم‌هایی بوده است که مکاشفه و الهام، از مرتبت بالایی در آن برخوردار بوده است. مکاشفه در روش حرالی، به معنی ژرف‌نگری در فهم است، که می‌بایست غایتش کمال تحقق در معانی قرآن و حسن اخلاق و پیروی از احکام و آداب قرآن باشد.

الهام اعتباری واژگان

حرالی در عبارت‌های قرآنی و بویژه در داستان‌ها و امثال قرآن، راز و رمزها و اشاراتی یافته و از جان کلام قرآن پند گرفته است. همان‌طور که در ادامه بحث خواهد آمد، اشارات و الهام‌های اعتباری که حرالی از آیات قرآن استنباط کرده است دارای سیاق‌های تقییدگونه و کاربردهای لغوی زبان‌شناسانه هستند که برگرفته شده از دلیل‌های نقلی هستند. شواهد این مسأله در تفسیر او بسیار بیشتر از آن است که بخواهیم آن‌ها را برشماریم. برای مثال؛ یهودیان همان‌طور که در قرآن آمده است، لعنت شده‌اند: «و قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بکفرهم فقلیلاً ما یؤمنون» (بقره: ۸۸، و گفتند دل‌های ما در غلاف است خداوند آن‌ها را به خاطر کفرشان، از رحمت خود دور ساخته، و کمتر ایمان می‌آورند). براساس گفته مفسران معنای لعن در

این آیه آن است که خداوند ایشان را از رحمت و هدایت خود دور ساخته است (طبری، ۱۸۰/۵؛ طوسی، ۳۳۲/۳؛ رازی، ۱۲۱/۶؛ آلوسی، ۱۴۳/۳). علامه جوادی آملی، لعن را به معنای تبعید از رحمت دانسته و کسی که از رحمت پروردگار دور گردد حتمه عذاب خداوند بر او وارد می‌شود و این نزول عذاب، از مصادیق لعن است (جوادی آملی، ۸/۶۴ - ۶۵). علامه طباطبائی نیز بر همین اساس، علت عاری بودن شیطان از هر چیزی را در رانده بودنش از رحمت خدا بیان می‌کند (طباطبائی، ۱۳۶/۵). برخی هم در بیان معنای لعن می‌گویند خداوند ایشان را از توفیق و هدایتش دور ساخته است. عده‌ای دیگر می‌گویند خداوند آنان را از هر گونه خیری دور انداخته است همانطور که در اُطیب‌البیان، لعن به معنای دوری از هرگونه خیر و اراده شر دانسته شده که در مقابل صلوات به معنای اراده خیر است (طیب، ۹۶/۲). البته این نظر سوم میان مفسران، عام‌تر و مقبول‌تر است (قرطبی، ۳۰/۲). اما حرالی معنای ظریفی برای این آیه در نظر گرفته و در تفسیر آن می‌گوید: «خداوند آنان را دور کرده است اما این دوری در معنی مکنه و مکان است. شخص ملعون در چنین حالتی به اسفل درکات می‌رسد و زیبایی در هم پیچیده بر او عارض می‌گردد» (حرالی، ۲۳۹).

حرالی در پی آن بود که به درستی قرآن را بفهمد و از دایره آنچه که امکان داشت الفاظ قرآن بدان اشاره کند نیز بیرون نرود. بلکه در صدد الهامی بوده است که شاهدی منقول پشتوانه‌اش باشد و مقتضای لغوی آن را تقویت کند. معانی ابحانی و اعتباری که حرالی آن‌ها را از آیات قرآن استنباط کرده است، همان معانی است که در سیاقی با پیچیدگی لغوی بیان شده‌اند و برگرفته از ادله منقول بوده‌اند (غبرینی، ۱۵۱).

نتیجه‌گیری

حرالی بر این باور است که برای راه یافتن به فهم قرآن می‌بایست باطن و درون مایه واژگان بر ظواهر آن‌ها غلبه یابد. چراکه چند و چون امور الهی و تجلیات آن دقیقاً در ماوراء الفاظ نهفته است. و اینکه بسیاری از مفسران کوتاهی می‌کنند و حقایق الفاظ را با محسوسات خود تفسیر می‌کنند و راه به جایی نمی‌برند برآمده از ضعف و ناتوانی ایمان است. از نگاه حرالی، مراتب فهم انسان‌ها از قرآن، به فراخور شأن و مرتبه ایمانی ایشان است. بر این اساس همانطور که کودک را یارای فهم و دریافت مخاطبات عقلاء نیست، به همین نسبت خطاب‌های قرآنی به اُولی الأبصار و موقنین به فهم آن‌هایی که هنوز در مرتبه پایین‌تر (ناس) قرار دارند، نمی‌آید و همین عدم وقوف بر مراتب احوال به هنگام دریافت حقایق قرآنی، از شمار اُفقال القلوب است که مانع از تدبر و فهم قرآن می‌شود.

در اصول فهم حرالی سن قلبی انسان‌ها از مرتبه الإنسان به معنی آنکه با خود انس یافته و عهد و پیمان

پروردگارش را به نسیان سپرده است آغاز می شود. آنچنانکه خداوند می فرماید: «قتل الإنسان ما أکفره» (عبس: ۱۷) و «إن الإنسان لربه لکنود» (تکواثر: ۶) و تا مرتبه الذین ءامنو و بالاتر از آن یعنی مرتبه الذین یؤمنون (اولین مرحله بلوغ در فهم آیات) و المؤمنون حقا، و سن المحسنین و سپس مرتبه الموقنین که غایت سن قلوب است، قابل درجه بندی است. او ادنی مرتبه تقرب برای فهم قرآن را مرحله (الذین یؤمنون: سن المؤمنین) می داند به گواهی آنکه حرف نداء (یا) خطاب به الناس/ الإنسان و الذین ءامنوا، در خطابات قرآنی نشان از مرتبه بعد ایشان از مقام فهم است چرا که تنزلات خطابی قرآن به حسب اسماء الله و کسانی که آسان قلب، و تفاوت خطاب های قرآنی به فراخور سن قلوب را درک نکنند، باب فهم قرآن برای آنان باز نمی شود.

مراتب فهم انسان به فراخور شأن و درجات ایمانی	احوال کسانی که در این رتبه هستند (به فهم نزدیک اند و یا سخت از خطاب به دور افتاده اند).
موقنون (کسانی که به ماوراء یقین دارند)	آگاه به غیب هستند
محسنون	همان حال و ویژگی رتبه مؤمنان واقعی را دارند
مؤمنان واقعی	مرتبه کامل اوصاف مؤمنان
مؤمنان	در نزدیک ترین رتبه قرب به خدا هستند. لذا در قرآن خطاب ایشان با حرف یاء ندای بعد نیامده است. ایشان همان هایی هستند که به حقیقت ایمان ره یافته اند و ایمان در دل هایشان ویژگی ثابت و دگرگون ناپذیر شده است.
کسانی که ایمان می آورند (فعل مضارع: یؤمنون)	ایشان در نخستین درجات قرب و نزدیکی هستند.

شماره ۱۰۱	رہیافت‌هایی در علوم قرآن و حدیث	۱۹۶
	رتبه و درجه‌ای که برای مردم محقق می‌گردد عبارت از پذیرش، تبعیت و ایمان به امور غیبی است. اما ایشان گاه بی‌گناه و به‌هنگام بروز عارضه و یا نیرنگی دچار لغزش‌هایی می‌گردند. ایشان در همه جای قرآن منادا واقع شده‌اند، نهی شده‌اند و گاه هم به اموری امر شده‌اند و به ایشان دستور داده شده است.	کسانی که ایمان آوردند (فعل ماضی: آمنوا)
	ایشان از آن روی «الناس» نامیده شده‌اند که همواره دچار فراموشی و لغزش‌اند. گاه به ندای پروردگارشان روی می‌آورند و گاه از آن روی گردان شده و از هوا و هوس خود پیروی می‌کنند. معمولاً در قرآن به ذکر اکثر درباه ایشان سخن رفته است: «اکثر الناس لا یعلمون» «اکثر الناس لا یشکرون»	مردم (الناس)
	ریشه واژه انسان گاه از انسی ینسی است، چون انسان گاه با خودش و گاه با دیگران لئس و الفت می‌گیرد. و گاهی هم ریشه انسان از نسیان است، چون عهدی که با پروردگارش داشته را فراموش می‌کند. مرتبه و جایگاه انسان پایین‌ترین احوال است. لذا همواره در قرآن مورد ذم و نکوهش قرار گرفته‌اند: «قتل الانسان ما اکفره»	انسان

منابع

- ابوالفتح رازی، حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، تحقیق: محمدجعفر باحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
- ابونصر سراج، عبدالله بن علی، *اللمع فی التصوف*، تحقیق: دکتر عبدالحلیم محمود و طه عبدالباقی سرور، مصر: دار الکتب الحدیثه، ۱۹۶۰ م.
- آتش، سلیمان، *مکتب تفسیر اشاری*، ترجمه: توفیق سبحانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱.
- آلوسی، محمود بن عبدالله، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
- بقاعی، ابراهیم بن عمر، *نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور*، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانی، ۱۳۸۹ ق.
- پاکتچی، احمد و همکار، مدخل «اندلس»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، سید کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷.
- جوادی آملی، عبدالله، *تفسیر تسنیم*، قم: انتشارات اسراء، ۱۳۸۵.
- حزالی، علی بن احمد، *عروه المفتاح*، مغرب: تطوان، ۱۴۱۸ ق.
- _____، *مفتاح الباب المقفل لفهم القرآن المنزل*، مغرب: تطوان، ۱۴۱۸ ق.

- _____، *نصوص من تفسیره المفقود*، مغرب: تطوان، ۱۴۱۸ ق.
- خیاطی، محمادی بن عبدالسلام، *تراث أبی الحسن الحرالی المراكشى فى التفسیر*، مغرب: تطوان، ۱۴۱۸ ق.
- ذهبی، محمد بن احمد، *تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام*، بیروت: بشاعواد معروف، ۱۴۲۴ ق.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، *طبقات المفسرین*، قاهره: وهبه، ۱۳۹۶ ق.
- طباطبائی، محمد حسین، *ترجمه تفسیر المیزان*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.
- طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۲ ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، به تحقیق: احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء تراث العربی، بی تا.
- طیب، عبدالحسین، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۸.
- عباسی، مهرداد، مدخل «حرالی»، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۵.
- غبرینی، احمد بن احمد، *الدرايه فیمن عرف من العلماء فی المائة السابعة بیجایة*، الجزائر: رابح بونار، ۱۳۸۹ ق.
- غزالی، محمد بن محمد، *احیاء علوم الدین*، لبنان: دارالفکر، بی تا.
- قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لأحكام القرآن*، تحقیق: محمد ابراهیم الحفناوی، قاهره: دارالحدیث، ۱۹۹۴ م.
- مالک بن انس، *الموطأ*، صححه و رقمه و خرج احادیثه و علق علیه: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ ق.
- مراکشی، عباس، *الإعلام بمن حل مراکش وأغمت من الأعلام*، به کوشش: عبدالوهاب بن منصور، فاس، ۱۳۵۷ ق.
- مرزوق، عبدالرحیم، «تفسیر ابی الحسن الحرالی المراكشى نظریه و منهج فی التفسیر الصوفی»، *الحياء الطيبه*، شماره ۱۳، ۱۴۲۴ ق، صص ۲۱۳-۲۴۰.
- مقری، احمد بن محمد، *نفع الطیب*، بیروت: چاپ احسان عباس، ۱۳۸۸ ق.
- مناوی، محمد عبدالرؤوف بن تاج العارفین، *الکواکب الدریة فی تراجم السادة الصوفية (طبقات المناوی الکبری)*، بیروت: دار صادر، ۱۹۹۴ م.